

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۲/۱۹

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۵/۲۵

اصول فقهی مالکیت و بهره‌برداری اشخاص حقیقی و حقوقی از ظرفیت معادن کشور

مهدی صمدی^۱ / بشیر پاک نسب^۲

چکیده

یکی از ظرفیت‌های مهم و کمتر استفاده شده کشور، معادن است. در صورتی که استفاده بهینه‌ای از معادن بشود، می‌تواند در شکوفایی اقتصاد کشور نقش مهمی را ایفا کند. فقه ستون فقرات اداره جامعه اسلامی بوده و رویکرد فقهی در مسیر توسعه معادن، می‌تواند مسیر رشد و شکوفایی این صنعت را هموار نماید. در این مطالعه با رویکردی فقهی و با بهره‌گیری از قرآن و سنت، چارچوب کلی و اصول بهره‌برداری از معادن مورد تحلیل و بررسی قرار گرفته است. نتایج این مطالعه نشان می‌دهد که مالک اصلی معادن امام علیه السلام و در زمان غیبت، ولی فقیه بوده و مطلقاً به مالکیت غیر در نمی‌آید. البته حق بهره‌برداری از معادن با اسبابی از جمله حیات، احیا، اقطاع، نحل و تحجیر به افراد دیگری قابل انتقال است. بنا بر نظر برخی از فقها، در صورت قائل بودن به ایجاد مالکیت توسط این اسباب، مالکیتی که با این اسباب حاصل می‌شود مالکیت مطلق نبوده و مالکیت مالک اصلی با این اسباب از بین نمی‌رود بلکه نسبت طولی بین مالک اصلی و عارضی بوجود می‌آید. به طوری که هر دو صلاحیت تصرف و انتفاع و صلاحیت منع دیگران از تصرف و انتفاع را به طور همزمان دارند ولی مالک عارضی فقط صلاحیت منع از تصرف و انتفاع مالک اول را ندارد. همچنین ارزش معادن، در بحث نحوه بهره‌برداری از معادن بی‌تاثیر نیستند و مواد معدنی بنا به ارزشی که دارند، احکام مختلفی پیدا می‌کنند.

واژگان کلیدی:

معدن، مالکیت، بهره‌برداری، اشخاص حقیقی و حقوقی، قانون معدن.

۱. دکترای مکانیک بیوسیستم، پژوهشگر سطح چهار حوزه علمیه، قم، ایران.

msamady1397@gmail.com
bashir@aut.ac.ir

۲. ارشد فیزیک هسته‌ای، پژوهشگر سطح چهار حوزه علمیه، قم، ایران.

«اعْبُدُوا اللَّهَ مَا لَكُمْ مِنْ إِلَهٍ غَيْرُهُ هُوَ أَنْشَأَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ وَاسْتَعْمَرَكُمْ فِيهَا فَاسْتَغْفِرُوهُ ثُمَّ تَوْبُوا إِلَيْهِ»^۱

خداوند متعال که خالق این زمین و خالق شما است، شما را موظف کرده است که این زمین را آباد کنید؛ یعنی ظرفیتهای موجود در این مجموعه‌ی کروی ارضی را به فعلیت برسانید.^۲ یکی از این ظرفیتهای موجود که باید به فعلیت برسند معادن هستند. معادن، مهمترین ثروت طبیعی است که اگر درست مدیریت شود، می تواند اقتصاد یک کشور و به تبع آن سرنوشت یک ملت را به سامان برساند. ارزش خود ماده معدنی، ایجاد مشاغل مرتبط و تولید مواد خام صنعتی موجب رونق اقتصادی کشور می شود. اما با این توصیف و علی رغم همه تلاشهایی که از سال ۱۲۹۶ هجری شمسی آغاز شده و باعث تصویب اولین قانون معدن در سال ۱۳۱۷ در مجلس گردید و اصلاحیه های بعدی آن که در سال های ۱۳۳۶، ۱۳۴۴، ۱۳۶۲ و ۱۳۶۴ بر روی آن اعمال شد، نتوانست کارایی کاملی از خود نشان دهد. با تصویب قانون جدید معدن در سال ۱۳۷۷ با ۳۷ ماده و در ۴ فصل؛ تعاریف و کلیات، اکتشاف، بهره برداری و مقررات عمومی، قوانین و اصلاحیه های ماقبل معدن منسوخ شدند. در نهایت در سال ۱۳۹۰ طرح اصلاح قانون معادن کشور (مصوب ۱۳۷۷) در ۲۵ ماده و چهار فصل از سوی نمایندگان ارائه شد؛ به طوری که فقط مواد قانونی ۲، ۸، ۱۱، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۱، ۲۲، ۲۷، ۲۸ و ۲۹ بدون تغییر باقی ماندند و ماده ۳۲ حذف گردید. در این اصلاحیه، پیشنهاد تشکیل شورای عالی معادن داده شد و اعضای آن در همین طرح اصلاحی مشخص گردید.

روند اصلاحیه قانون معادن به اینجا ختم نشد بلکه در سال ۱۳۹۹ طرح اصلاحی پیشنهادی دیگری نیز از سوی نمایندگان ارائه شد و کمیسیون صنایع و معادن مجلس شورای اسلامی نیز تغییراتی را در طرح ارائه شده، ایجاد کرده و در نهایت، طرح پیشنهادی قانون معادن را در ۲۶ ماده برای ارائه در صحن مجلس تنظیم کردند. ارائه دیدگاه شریعت مقدس اسلام در مسئله مالکیت معدن می تواند در چالش های مربوط به مالکیت معدن و بهره برداری از آن کمک کرده و پیشنهاداتی را در این مهم، ارائه دهد. بنابراین در این مقاله با استفاده از روش مطالعات کتابخانه ای، اقوال فقها در زمینه مالکیت و بهره برداری از معادن جمع آوری شده و با روش اجتهادی به تجزیه و تحلیل آن ها پرداخته شده است.

اکثر فقهای امامیه در کتب فقهی در بخش های مختلف از جمله؛ خمس، احیای زمین، انفال و غیره از احکام مترتب بر معدن بحث به میان آورده اند. البته بنا به پیشرفتهایی که بشر در زمینه اکتشاف و استخراج مواد معدنی در قرنهای اخیر داشته، نگاه جدی تری در بین فقهای معاصر نسبت به این مسئله ایجاد شده به نحوی که کتب مستقلی برای آن نگارشته شده است؛ از جمله «الاراضی (مجموعه

۱. سوره هود، آیه ۶۱.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار مسئولان و فعالان محیط زیست، منابع طبیعی و فضای سبز. ۱۳۹۳/۱۲/۱۷.

دراسات و بحوث فقهیه اسلامیة» (فیاض، ۱۹۳۴) «ملکیت الارض و الثروات الطبيعية» (أصفی، ۱۳۹۴) و «ملکیه المعادن فی الفقه الاسلامی» (اراکی، ۱۳۹۲).

در پژوهش حاضر، ابتدا به بررسی مفاهیم مرتبط با بحث معدن پرداخته شده و بعد مالکیت اصلی معادن و مالکیت عارضی آن مورد بررسی قرار گرفت و در نهایت، اصول حاکم بر نحوه بهره برداری توسط حکومت اسلامی از معادن آورده شده است. در بخش نتیجه‌گیری نیز توصیه‌های سیاستی برای سیاست‌گذاری و قانونگذاری در زمینه معدن مبتنی بر فقه امامیه ارائه خواهد شد.

۱. مفاهیم

در این بخش به تعریف مفاهیمی که از آن‌ها استفاده شده است، پرداخته می‌شود.

۱-۱. معدن

معنای لغوی: معدن در زبان عرب به این صورت تعریف شده است؛

۱. مرکز و اصل چیزی را معدن می‌گویند. (القیومی مقری، ۳۹۷).
۲. جایی که ساکنان آن اقامت دائمی در آن داشته باشند. در مقابل عشایر که کوچ می‌کنند. (ابن منظور، ۲۷۹).

۳. جایی که از آن جواهر استخراج می‌شود. (فیروزآبادی، ۱۴۰۳، ۲۴۶).
- آنچه روشن است معنای اول، معنای حقیقی است و به مناسبت حال و محل به آنچه از معدن استخراج می‌شود نیز معدن اطلاق شده است.

معنای اصطلاحی در فقه: فقهای متقدم، معدن را در همان معنای لغوی خود به کار می‌بردند تا اینکه علامه حلی در کتاب «تذکره الفقهاء» قیدهایی را در تعریف معدن ذکر کردند که در نگاه ظاهری در معنای لغوی آن نیست؛ «کلّ ما خرج من الأرض ممّا یُخلَق فیها من غیرها ممّا له قیمة». (حلی، ۴۰۳)، معادن هرآن چیزی است که از زمین خارج می‌شود و مثل دیگر اجزای زمین نیست بلکه قیمتی است. حقیقتی غیر زمین داشتن، قیدی بود که نه در کلام علمای اهل لغت وجود داشت نه در کلام فقهای متقدم. بعدها این قید را شهید ثانی در کتاب «مسالك الافهام الى تنقيح شرائع الاسلام» به تبع علامه حلی وارد تعریف معدن کرد. در حالی که شاید منظور علامه حلی از حقیقتی غیر زمین داشتن، همانی باشد که در معنای لغوی، معنی شد؛ این ماده با اجزای دیگر زمین متفاوت و دارای قیمت است. بنابراین تعریف علامه حلی هیچ تفاوتی با تعریف اهل لغت و فقهای پیشین نخواهد داشت.

صاحب حقائق هم این قید را به معنای عدم صدق زمین بر ماده معدنی گرفت؛ یعنی ماده ای معدنی است که دیگر عنوان زمین بر آن صدق نکند. بقیه هم از ایشان اخذ کردند و این گونه به نظر می‌رسد که معدن در فقه، معنای متفاوتی با معنای لغوی اش داشته باشد؛ در حالی که چنین نیست و این معنا، معنای عرفی و لغوی معدن است. البته در فقه به مناسبت حال و محل به ماده معدنی نیز، معدن گفته شده است؛ چون آنچه در فقه، موضوع حکم شرعی مثل خمس واقع می‌شود، ماده معدنی

است. اما این اطلاق دلیلی بر وضع جدید در شرع برای معدن نیست. به همین خاطر چنین اطلاقی نیاز به قرینه دارد و بیان احکام شرعی قرینه بر اخذ چنین معنایی است؛ چرا که موضوع حکم شرعی ماده معدنی است نه خود معدن. بنابراین در روایات، معدن را هر ماده‌ای با ارزشی که منفعتی بر آن متصور است و با قسمتهای دیگر زمین فرق دارد، استعمال کرده اند.

بنابراین معنای معدن جز این نیست که: «بخشی از زمین که اجزای (مواد) آن دارای ویژگی‌های خاص و مفیدی است که به همین سبب ارزشمند بوده و مورد رغبت مردم واقع می‌شود.» (صانعی سبزواری، ۱۴۰۰، ۱۱۰).

۲-۱. انواع معادن

برای معادن دسته بندی‌های مختلفی قابل تصور است ولی آنچه در بررسی‌های فقهی می‌تواند منشا اثر باشند این است که چهار نوع دسته بندی برای معدن بیان شود.

دسته بندی نوع اول: بر حسب عمقی که از سطح زمین واقع اند، به دو دسته سطحی و عمقی تقسیم می‌شوند.

- معادن سطحی: معدنی که نزدیک یا روی سطح زمین هستند.
 - معادن عمقی: معدنی که در عمق زمین واقع اند.
- دسته بندی نوع دوم: بر حسب کاری که لازم دارد تا ماده معدنی برای استفاده آماده شود؛ به دو دسته ظاهری و باطنی تقسیم می‌شود.
- معادن ظاهری: معدنی که برای استفاده از ماده معدنی آن نیاز به فرآوری نیست. کار لازم در این نوع از معادن فقط استخراج می‌باشد. مثل معدن نمک، گوگرد و ... (علامه حلی، ۱۴۱۱، ۴۰۳). به عبارت دیگر جوهره مواد معدنی در این معادن بدون تلاش مشخص است. (همان)
 - معادن باطنی: برای استفاده از مواد معدنی نیاز به عملیات فرآوری است. مثل معدن آهن، طلا و ... (همان).

دسته بندی نوع سوم: دسته بندی براساس مالکیت زمینی که معدن در آن واقع است؛

- در زمین دولتی
- در زمینی که ملک عامه مسلمین است.
- در ملک شخصی است.

دسته بندی نوع چهارم: دسته بندی معادن به لحاظ اهمیتی که دارند:

- معادن راهبردی یا استراتژیک: معدنی مانند معدن طلا، نقره، اورانیوم، نفت، و گاز، معدنی هستند که تملک آنها باعث استیلا مالکین بر سرنوشت جامعه اسلامی می‌شود. به عبارت دیگر تملک آنها با سلطه سیاسی بر جامعه داشتن، ملازمه دارد. این معادن با سرمایه گذاری و بهره برداری از آنها به ملک خصوصی در نمی‌آیند.

▪ معادن عادی: معادنی که استراتژیک نباشند. معادنی که تملک آن باعث سلطه سیاسی مالک بر جامعه نمی‌شود. دولت موانع موجود در بهره‌برداری از این معادن را رفع می‌کند تا مردم در چهارچوب سیاستهای اقتصادی دولت اسلامی برای فعال سازی اقتصاد جامعه اسلامی در آن سرمایه‌گذاری کنند. طبیعتاً اذن در تملک مواد معدنی این معادن برای احیا کننده آن داده می‌شود مگر اینکه دولت اسلامی در این تملک مصلحتی نبیند که در این صورت می‌تواند اذن در تملک ندهد.

پیشرفت تکنولوژی و بیشتر شدن قدرت انسان در استخراج ثروت‌های خدادای باعث شده است که دسته‌بندی نوع چهارم اهمیت پیدا کند.

معادن راهبردی یا استراتژیک، از ثروتهایی هستند که تسلط بر آنها، سلطه سیاسی می‌آورد به همین خاطر به آنها ثروتهای سیاسی هم گفته می‌شود. با این تعریف معلوم میشود که این معادن باید در اختیار کامل دولت باشند. مثل بقیه ثروتهای طبیعی نیست که امام جامعه بتواند آنها را به تملیک شخص خاصی یا گروه خاصی دریاورد تا منافع حاصل از معدن توسط آنها به تمام مردم برسد؛ چرا که شأن این ثروتها این است که فرد مسلط بر آنها، شأن سلطه و حکومت دارد و می‌تواند بر سرنوشت یک ملت تاثیر بگذارد.

در استراتژیک بودن یا نبودن، مرجع تصمیم‌گیری دولت است که با مشورت از متخصصین با توجه به تعریفی که شد آن را تعیین می‌کند.

۳-۱. ملکیت

ملکیت حق تامی است که به مالک اجازه هر گونه تصرف عاقلانه‌ای را در ملک خود می‌دهد. به همین خاطر بحث از مالکیت معادن مهمترین مسئله در این گزارش است. به همین منظور در این بخش به تعاریف مفاهیم مهم در مالکیت می‌پردازیم.

۴-۱. انواع مالکیت

در اسلام سه نوع مالکیت وجود دارد:

۱. مالکیت شخصی؛ مالکیت متعارفی که مردم نسبت به اموال خود دارند.
۲. مالکیت ملی و عمومی؛ مثل اراضی مفتوحهٔ عنوه که در ملک شخصی یا گروه خاصی داخل نمی‌شوند بلکه فقط آثار آنها به اذن امام قابلیت خرید و فروش خواهند داشت و به اذن ایشان مورد استفاده قرار می‌گیرند.
۳. مالکیت حکومتی و ولایی؛ که متعلق به خدا و رسول و امام و در صورت غیبت امام متعلق به نائیش یعنی فقیه عادل می‌باشد؛ مثل انفال.^۱

۱. درس خارج فقه آیت الله نوری، ۱۳۹۳/۱۱/۰۴.

۵-۱. مالکیت اصلی و مالکیت عارضی

مالکیت اصلی؛ یعنی مالکیت یک شیء در حالت طبیعی خود در طبیعت، قبل از اینکه به سبب خاصی، مالک آن تغییر بکند. مالکیت عارضی یعنی ملکیتی که با سبب خاصی حاصل می شود. اسبابی که مالکیت خاص ایجاد می کنند بر دو قسم اند:

قسم اول: اسباب درجه اول

اسبابی که قبل از حصول دیگر اسباب تملک، حاصل می شوند و ملکیت را از مالک اصلی منتقل میکنند. مثلاً بنا به نظری که مالک اصلی معادن را امام می داند با این اسباب، شخص می تواند مالک معدن شود.

اسباب درجه اول برای تملک، منحصر در چهار سبب است:

۱. حیازت

۲. احیاء

۳. اقطاع

۴. نُحل

قسم دوم: اسباب درجه دوم

اسبابی که باعث می شوند، ملکیت چیزی که قبلاً با اسباب درجه اول به تملک درآمده به ملک دیگری منتقل شود.

اسباب درجه دو، دو نوع هستند:

نوع اول: اسباب اختیاری؛ مثل معاملات شرعی از جمله خرید و فروش، هدیه دادن، مصالحه کردن و دیگر عقود و ایقاعات شرعی که باعث نقل و انتقال مملوک می شوند.

نوع دوم: اسباب اجباری؛ و مهمترین آنها دو سبب است:

۱. مرگ؛ با مرگ مالک، مملوک به ورثه او می رسد.

۲. انقلاب؛ مملوک از ماده ای به ماده ای دیگر تبدیل شود. در بحث معدن، زمینی که در ابتدای امر، ماده معدنی نیست و تحت شرایطی تغییر یافته و به ماده معدنی تبدیل شود؛ در

اینصورت مالک زمین قبلی، مالک ماده معدنی موجود در زمین تغییر یافته است.

نسبت به اسباب درجه دوم بحث های مفصلی در کتب فقهی وجود دارد اما آنچه در این گزارش به آن پرداخته می شود، توضیح حول اسباب درجه اول است. به همین دلیل تک تک این اسباب توضیح داده می شود.

۶-۱. حیازت

لغت نامه صحاح آن را به معنای «به دست آوردن» معنا کرده است؛ (الجوهری، ۱۴۰۷، ۸۷۵) ضمیمه کردن چیزی بر شخصی (طریحی، ۱۳۶۲، ۱۷) و هر چیزی که انسان برای خودش ضمیمه کند، چه مال باشد یا غیر مال، همچنین به معنای قبض کردن و مالک شدن و فرمانروایی کردن نیز

آمده است. (ابن منظور، ۳۴۱) و در مصباح المنیر آن را به حق تعبیر کرده به صورتی که شخصی زمینی را بگیرد و حدود آن را مشخص کند و آن را به خود اختصاص دهد و دیگران را از انتفاع از آن منع کند. (القیومی مقری، ۳۹۷) باید توجه شود که حیات در اصطلاح فقهی، معنایی غیر معنای لغوی خود ندارد.

در حقوق اسلامی، حیات از اسباب مالکیت محسوب شده است. مفاد اجمالی قاعده این است که هر کس چیزی از اشیای مباح را «حیات» کند، مالک آن می‌شود. این حکم در فقه تحت عنوان قاعده «مَنْ حَازَ مَلَكًا» مورد بحث قرار گرفته است. (محقق داماد، ۱۳۸۴، ۲۴۹).

پس وقتی گفته می‌شود شخصی چیزی را حیات کرده یعنی چیزی از مباحات عامه را برای خود تملک کرده است. (فاضل لنکرانی، ۱۳۹۶، ۳۰۲) از آن جایی که حیات یک مفهوم عرفی است بر حسب مورد و متناسب با موضوع، شکل آن فرق می‌کند؛ مثلاً حیات حیوانات شکار وحشی از طریق صید و حیات ماهیان دریا از طریق وسایلی مانند تور و قلاب است. (محقق داماد، ۱۳۸۴، ۲۵۳)

۷-۱. احیا

دومین سبب از اسباب درجه اول مالکیت احیا است. در لغت چیزی برای توضیح احیای معدن و حتی احیای زمین وجود ندارد و در فقه هم بیش از این که احیای زمین موجب تملک زمین‌های موات می‌شود نیامده است. پس مرجع ما در فهم احیا، عرف است که چه چیزی را احیای زمین و احیای معدن می‌دانند. (طوسی، ۱۳۸۷، ۲۷۱).

صاحب شرایع الاسلام احیای زمین را کاشت درخت و رساندن آب به آن‌ها می‌داند (حلی، ۱۴۰۸، ۷۹۴) و شیخ طوسی احیا را در معادن باطنی، رسیدن به ماده معدنی می‌داند. (طوسی، ۱۳۸۷، ۲۷۱). نکته اول: مصادیق احیا بنا به منافع اقتصادی که از آن ثروت طبیعی انتظار می‌رود، می‌تواند مختلف باشد؛ مثلاً احیای زمینی برای سکونت با احیا زمینی برای کشاورزی متفاوت است. احیا زمین برای سکونت دیوار کشیدن است در حالی که این کار برای زمین کشاورزی احیا نیست بلکه باید شرایط استفاده برای کشاورزی را برای آن منطقه مهیا کند مثل کشیدن نهر آب تا احیای آن زمین محسوب شود.

نکته دوم: ثروت طبیعی که ذاتاً حی و زنده است؛ مثل معادن ظاهری که آماده بهره‌برداری هستند عمل احیا برای آنها معنا ندارد و بهره‌برداری از آنها موجب تملک معدن غیر آن چیزی که از ماده معدنی جمع کرده نمی‌شود. فقط حق اختصاص و اولویت بهره‌برداری از آن را بدست می‌آورد. اما معادن باطنی و چشمه‌های متروکه که موات بودن بر آنها غلبه کرده، با آماده‌سازی برای بهره‌برداری از آنها احیای آنها محسوب می‌شود.

بنابراین معادن سطحی - چه ظاهری باشند، چه باطنی - که به صورت طبیعی برای بهره‌برداری آماده هستند و نیازی به عملیات حفاری برای آنها نیست، نیازی به احیا ندارند؛ پس تملک این معادن با احیا صورت نمی‌گیرد و بیشتر از حق اولویت و اختصاص برای بهره‌بردار قابل تصور نیست. اما برای

معادن عمیق-چه معادن ظاهری باشند یا باطنی- که به عملیات حفاری نیاز دارند با احیا تملک می شوند.

۸-۱. تحجیر

تحجیر سبب مالکیت نمی شود ولی مقدمه آن می تواند باشد. تحجیر شروع در احیا است. احیا موجب ملک می شود و شروع به احیا ملک حاصل نمی کند. تحجیر چیزی نیست جز سنگ چینی و دیوار کشیدن یا حفر کانال آب دور زمین یا خاک ریختن دور زمین. (واعظ زاده خراسانی، ۱۴۱۳، ۲۹۸).

علامه حلی در کتاب قواعد بیان کرده است: تحجیر از اسباب اختصاص و اولویت است نه ملک. کلام ابن قدامه در مغنی (به نقل از واعظ زاده خراسانی، ۱۴۱۳، ۴۰۵) فرقی با کلام علامه حلی ندارد. امام خمینی (خمینی، ۱۳۷۹، ۲۰۴) و آیت الله خوئی (خوئی، ۱۴۱۰، ۱۹۲) رحمه الله علیهما هم تحجیر را احداث هر آنچه که دلالت بر اراده احیا بکند، دانسته اند.

در نتیجه، از ظاهر کلمات فقها چنین می توان نتیجه گرفت که تحجیر کاری است که عنوان شروع به احیا بر آن صدق بکند. پس نباید بین زمان تحجیر و احیا فاصله شود تا عمل انجام شده عرفاً شروع احیا محسوب شود.

این تعاریف از تحجیر شامل تحجیر معادنی که نیازی به احیا ندارند، نمی شود؛ مثل معادن نمک. در صورتی که برای انتفاع و شروع به بهره برداری از آنها هم نیاز است که حریمی برای خود معین کنند که دیگران مزاحم کار او نشوند. به خاطر همین باید تحجیر را اعم از مقدمه احیا و مقدمه انتفاع دانست. پس تحجیر باید اینگونه تعریف شود؛ «قرار دادن هرگونه علامتی که نشان دهنده شروع به عمل اقتصادی در احیا یا انتفاع از ثروت طبیعی است.»

۹-۱. اقطاع

فقها اقطاع را اعطاء حق عمل در ثروتی از ثروتهای طبیعی برای شخصی توسط امام می دانند که شخص با انجام عملیات در آن، آن را مالک میشود. برخی اقطاع را موجب حق اولویت می دانند نه مالکیت. (شهید صدر، ۱۴۱۷، ۵۱۱) همانگونه که شیخ طوسی در المبسوط (طوسی، ۲۷۳) خطاب در مواهب الجلیل (خطاب، ۱۴۱۲، ۳۳۶) به آن تصریح و برای تایید آن از شواهد تاریخی استفاده کرده است.

۱. ابوعبید در کتاب اموال چنین آورده که؛ «ابن سیرین می گوید پیامبر اکرم صل الله علیه و آله و سلم برای یکی از مردان انصار زمینی را اقطاع کردند ولی آن مرد بعد از مدتی به خاطر اشتغال به آن و غفلت از رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم از ایشان درخواست کرده که آن را باز گیرند و حضرت صل الله علیه و آله و سلم هم پذیرفتند و به درخواست زبیر، برای بار دوم آن را به زبیر اقطاع کردند. (ابوعبید، ۱۴۰۸، ۳۴۷).

۲. بیهقی در سنن آورده؛ «رسول اکرم صل الله علیه و آله و سلم کل زمین عقیق را به بلال بن حارث اقطاع کردند ولی عمر آن را در زمان خلافتش از او گرفت و از اموال عمومی قرارش داد چون مدعی بود حضرت صل الله علیه و آله و سلم آن را فقط به خاطر اینکه بلال در آن کار کند به او داده بود. (بیهقی، ۱۴۱۹، ۱۴۶)

از این دو روایت تاریخی بر می آید که اقطاع حق اولویت را به ارمغان می آورد نه اینکه آنچه اقطاع شده به ملک کسی در بیاید.

احتمال دیگر این است که با مراجعه به نصوصی که در باب اقطاع وارد شده و مقایسه آنها با نصوص در مورد زمین، معادن و دیگر ثروتهای طبیعی، اقطاع سبب مالکیت می شود ولی مالکیت طولی نه مالکیت مطلق. پس اگر عامل شرایطی که از طرف امام تعیین شده است را رعایت نکند، امام حق دارد که مالکیت او را از آن سلب کند.

پس اقطاع نوعی تملیک مشروط به بهره برداری اقتصادی است و مجرد ثبوت حق اولویت و اذن در احیا و اذن برای بهره برداری نیست. بنابراین مفهوم شرعی اقطاع چنین خواهد بود؛ «تملیک مشروط به عمل اقتصادی در ثروتهای طبیعی که توسط امام برای فردی خاص یا گروهی خاص انجام می شود». حتی در مورد روایت تاریخی که پیشتر گذشت، درخواست شخص انصار از پیامبر اکرم صل الله علیه و آله و سلم برای برگرداندن زمین نشان از این دارد که او آن را به اقطاع، مالک شده بود که اگر اینگونه نبود نیازی به پذیرش رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم برای برگرداندن نبود. کافی بود آن شخص رفع ید کند. اینکه اقطاع مجرد تخصیص نیست بلکه تملیک است در تعدادی از نصوص تاریخی که اقطاعات رسول خدا صل الله علیه و آله و سلم را حکایت کرده اند، بدست می آید؛ از جمله آنها، اقطاع فدک برای حضرت فاطمه سلام الله علیها است.

پس ظاهر از نصوص، حصول ملک با اقطاع است نه تخصیص. تملیکی که دولت انجام می دهد، ثروت طبیعی عمومی را به منظور بهره برداری اقتصادی به ملک شخصی در می آورد. پس اگر اقطاع زمین موات باشد برای احیا و اگر زمین آبادی باشد برای استفاده ملک آن واگذار می شود. بنابراین دو نوع اقطاع داریم؛

اقطاع احیائی: اقطاع ثروت طبیعی خامی که کسی قبلاً آن را احیا نکرده است.

اقطاع انتفاعی: اقطاع ثروت طبیعی که قبلاً احیا شده است.

در نهایت برای فهم مفهوم فقهی اقطاع باید به فرق آن با نُحل و تقبیل اشاره کرد؛ به اینکه نُحل عبارت است از تملیک غیر مشروط، در حالی که اقطاع تملیک مشروط است. اقطاع، تقبیل هم نیست چرا که تقبیل نوعی اجاره کردن ثروت طبیعی خام است. دولت، ثروت طبیعی مثل زمین یا معدن را به گروه خاصی برای احیا یا استفاده اعطا می کند و اجرت آن را می گیرد بدون آنکه آن احیا و استفاده، ثروت طبیعی را به ملک آن گروه خاص در بیاورد بلکه بهره‌بردار فقط سود حاصل از ماده معدنی را مالک می‌شود.

واضح است که فقط امام حق اقطاع را دارد. به همین دلیل، اقطاع عثمان علاوه بر اینکه مشروع نبوده بلکه بر اساس حق و عدالت هم صورت نپذیرفته بود و حضرت امیرالمومنین علی علیه السلام در صدد پس گرفتن آنها بودند. امام یا دولت اسلامی هم در اموال عمومی تصرف نمی کنند مگر بر اساس حق و عدالت.

نکته: دلیلی وجود ندارد بر اینکه آنچه حاکم شرعی اقطاع می کند، بعد از مرگ کسی که به او اقطاع شده به ورثه اش منتقل نشود یا او در زمان حیات خود نتواند آن را هدیه دهد. ادله ارث به اطلاق و عموم خود موارد اقطاع شده را هم شامل است. البته اگر تملیک حاکم شرعی مشروط بود و آن شخص به شرط عمل نکرد امام حق دارد آن را پس بگیرد بلکه امام حق تام دارد و هر زمانی مصلحت دید می تواند اقطاع را پس بگیرد.

۱۰-۱. نُحْل

نُحْل سبب دیگری است برای مالک شدن. در لغت به معنای اعطای بدون عوض است (ابن منظور، ۶۵۰)، و معنای فقهی آن، هدیه دادن از ملک خود به دیگری بدون این که عوضی بگیرد و یا بدهی به آن شخص داشته باشد و آن را ببخشد. همچنین در جایی که حاکم چیزی را از ملک خود به دیگری عطا کرده است نَحْل صدق میکند. بنابراین نَحْلِ زمین یا معدن؛ عطای بدون قید و شرط حاکم از ملک خویش به دیگران است. (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲، ۷۹۵).

پس نَحْل ثروتی است از ملک حاکم که آن را بدون قید و شرطی میبخشد. در حالی که اقطاع، مالی است عمومی که حاکم به ملکیت کس دیگری به شرط عمل اقتصادی در آن، آن را به ملک عامل در می آورد.

بعد از بیان مالکیت اصلی و عارضی، نسبت بین مالکیت اصلی و عارضی باید بیان شود.

نسبت بین مالکیت اصلی و عارضی به دو صورت متصور است:

صورت اول: نسبت طولیه

در این نسبت، ملکیت دومی بدل و جایگزین ملکیت اصلی نمی شود؛ یعنی مالکیت اصلی با عارض شدن مالکیت عارضی از بین نمی رود بلکه مالکیت اصلی همراه ملکیت عارضی برای ملک باقی می ماند. مملوک دو مالک دارد، در حالی که مالک اول بر مالک دوم اولویت داشته باشد.

ملکیت به دو عنصر قوام دارد:

۱. صلاحیت تصرف و انتفاع از مملوک

۲. صلاحیت منع دیگران از تصرف و انتفاع

هر دو صلاحیت برای هر دو مالک در نسبت طولیه وجود دارد؛ با این تفاوت که مالک عارضی فقط صلاحیت منع از تصرف و انتفاع مالک اول را ندارد. این معنای اولویت برای مالک اصلی است.

صورت دوم: نسبت عرضیه

در این نسبت، ملکیت دوم بدل و جایگزین ملکیت اول است. وقتی ملکیت اول از بین رفت، ملکیت

برای مالک دوم حاصل می‌شود. پس دو ملک با نسبت عرضی در یک مملوک جمع نمی‌شوند (مگر در ضمن شراکت). دو صلاحیتی که مقوم ملکیت در بالا گفته شد برای هر دو مالک به صورت مطلق وجود دارد برای همین در آن واحد در یک مملوک جمع نمی‌شوند.

۲. فرق بین حق ملک و بهره‌برداری

از آنجایی که برخی از فرآیندها در رابطه با ثروتهای طبیعی موجب حق مالکیت مثل احیا در معادن عمقی و برخی موجب حق اختصاص مثل تحجیر می‌شوند در این بخش به مشترکات و فرق های این دو حق پرداخته می‌شود.

۳. مشترکات بین حق ملکیت و حق بهره‌برداری

۱. در هر دو، فرد حق تصرف و حق منع دیگران از استفاده را دارد.
۲. در هر دو، فرد می‌تواند ملک خود یا حق بهره‌برداری خود را به دیگری منتقل کند.
۳. هر دو می‌توانند به ارث برسند.

۴. فرقه‌های بین حق ملکیت و حق بهره‌برداری

۱. حق ملکیت به خود مال تعلق می‌گیرد ولی حق بهره‌برداری چیزی جز حق صلاحیت در تصرف و منع دیگران از آن، برای صاحب حق بهره‌برداری نمی‌آورد.
۲. ملک قابل اجاره دادن است ولی حق بهره‌برداری این قابلیت را ندارد.
۳. عین واحد در زمان واحد، نمی‌تواند دارای دو مالک در عرض هم باشد-به صورت مشاع مالک نباشند بلکه مالکیت تام داشته باشند-ولی اجتماع ملک و حق بهره‌برداری به صورت هم زمان در عین واحد قابل تصور است.

۵. مالک اصلی معادن

در اینکه مالک اصلی معادن چه کسی است؟ شش قول مختلف وجود دارد که در این مقاله به سه مورد از اقوال مشهور بسنده شده و به بررسی هر یک پرداخته می‌شود.

۱-۵. قول اول

معادن به طور مطلق- چه ظاهری باشد یا باطنی، سطحی باشد یا عمقی، در ملک شخصی باشد یا نه، راهبردی باشد یا عادی- ملک امام است. قائلین به این قول مشهور قدما از جمله شیخ مفید (مفید، ۱۴۱۳، ۴۵)، شیخ طوسی در نهاییه (طوسی، ۱۴۰۰، ۴۱۹) و سلار (سلار، ۱۴۱۴، ۱۴۲) و از متاخرین کاشف الغطا (کاشف الغطاء، ۱۴۲۲، ۳۶۳) هستند.

۵-۱. ادله قول اول

ادله این قول را در دو دسته می توان تقسیم کرد؛ در دسته اول، از طریق اثبات مالکیت همه آن چیزی که در دنیا است، تحت مالکیت امام است، مالکیت معادن برای امام اثبات می شود.

■ دسته اول از ادله قول اول

مالک اصلی همه دنیا امام است و اموال به سببی، به دیگران منتقل می شود. برای اثبات این قول به آیاتی چون «لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»^۱ «قُلْ لِمَنْ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ قُلْ لِلَّهِ...»، «وَلِلَّهِ خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ»^۲، «هُوَ الْغَنِيُّ لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»^۳، «لَهُ الْخَلْقُ وَالْأَمْرُ»^۴، «وَأَتَوْهُمْ مِنْ مَالِ اللَّهِ الَّذِي آتَاكُمْ»^۵، «وَأَنْفَقُوا مِمَّا جَعَلَكُمْ مُسْتَخْلَفِينَ فِيهِ»^۶ و «إِنِّي جَاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفَةً»^۷ که ظاهر در ملکیت خداوند متعال برای کل عالم است، تمسک شده ولی اشکالهای اساسی مانع از پذیرش اثبات ملکیت امام از این طریق می شود؛ مثل اینکه اشکال میشود، این آیات در بیان مالکیت حقیقی خداوند هستند نه اثبات ملکیت اعتباری برای باری تعالی. اما روایاتی که در ادامه خواهد آمد، جای اشکالی باقی نمی گذارند.

دلیل اول: روایت ابی خالد کابلی

امام باقر علیه السلام فرمود: در کتاب علی علیه السلام (که پیغمبر صلی الله علیه و آله املا کرده و علی علیه السلام نوشته است) دیدم که: «زمین متعلق به خداست و بهر کس از بندگان خویش بخواهد وامی گذارد و سرانجام نیک از پرهیزگارانست - ۱۲۸ سوره ۷-» من و خاندانم کسانی هستیم که خدا زمین را بما واگذار کرده و مائیم پرهیزگاران و همه زمین از آن ماست. (گویا سپس خود امام باقر علیه السلام فرمود): هر یک از مسلمین که زمینی را زنده کند، باید آن را آباد دارد و خراجش را به امام از خاندان من بپردازد، و هر چه از آن زمین استفاده کند و بخورد، حق اوست و اگر زمین را واگذارد و خراب کند و مرد دیگری از مسلمین پس از وی، آن را آباد سازد و زنده کند او نسبت به آن زمین از کسی که آن را واگذاشته سزاوارتر است، و باید خراجش را به امام از خاندان من بپردازد و هر چه از آن زمین استفاده کند حق اوست، تا زمانی که قائم از خاندان من با شمشیر ظاهر شود، آنگاه او زمینها را تصرف کند و از متصرفین جلوگیری نماید و آنها را از آنجا اخراج کند- همچنان که رسول خدا صلی الله علیه و آله زمینها را تصرف کرد و از متصرفین جلوگیری نمود- مگر زمینهایی که در دست

۱. سوره النساء: ۱۳۱.
۲. سوره الأنعام: ۱۲.
۳. سوره المنافقون: ۷.
۴. سوره یونس: ۶۸.
۵. سوره الأعراف: ۵۴.
۶. سوره النور: ۳۳.
۷. سوره حدید: ۷.
۸. سوره البقرة: ۳۰.

شیعیان ما باشد که حضرت قائم علیه السلام نسبت بآنچه دست ایشانست با خود آنها مقاطعه بندد و زمین را در دست ایشان باقی گذارد. (مصطفوی، ۱۳۶۹، ۲۶۷).

«والأرض کلها لنا» که در روایت آمده، صراحت در مالکیت اعتباری دارد که اگر مالکیت اعتباری مدنظر نبود وجوب خراج به امام معنایی نداشت یا اینکه حضرت قائم آل محمد عجل الله تعالی فرجه الشریف بعد از ظهور نمی توانستند زمین را از غیر شیعه بگیرند.

در جواب بعضی ها که گفته اند: روایت، مالکیت زمین را برای امام ثابت می کند. پس معادنی که به آنها زمین گفته نشود برای امام ثابت نمی شود. گفته می شود:

۱. لسان تعبیر در آیه و روایات از زمین لسان تعمیم و شمول است به هر آنچه که در زمین قابل مالکیت باشد. این شمولیت در معنا را می توان از کلمه خراج هم بدست آورد به این صورت که خراج گرفتن فقط مربوط زمین نیست بلکه حضرت قائم عجل الله تعالی فرجه الشریف می توانند از معادنی که از آنها ماده معدنی استخراج می شود هم خراج بگیرند.

۲. گذشته از آن اضافه زمین به خدا «إِنَّ الْأَرْضَ لِلَّهِ» به مناسبت حکم و موضوع نشانگر این است که زمین به معنای وسیع اش یعنی زمین و هر آنچه در آن و روی آن است، مال الله است و طبق آیه خداوند آن را به ائمه اطهار تملیک کرده است.

۳. اگر این معادن از شمول این روایت خارج شوند باز هم بنا به عدم قول بالفصل در معادنی که تحت نام زمین هستند این مالکیت برای آن معادن هم ثابت می شود.

دلیل دوم: صحیحه معاویه بن وهب

حضرت امام صادق علیه السلام در این روایت که صحیح السند هم است، می فرمایند: «هر کسی که زمین مخروبه بائری را از عنوان مخروبه بودن در بیاورد و نهری برای آن احداث کند و آن را آباد سازد، زمین مال او می شود ولی باید صدقه آن را بپردازد. پس اگر صاحب قبلی زمین بعد از آنکه زمین را رها کرده و زمین مخروبه شده است برگردد و زمین را مطالبه کند در جواب او گفته می شود زمین مال خدا و مال کسی که آن را آباد کرده است، می باشد.» (حرعاملی، ۱۴۰۹).

بنا به این روایت، حق شخص بر زمین دائر مدار آبادی زمین است به طوری که اگر زمین مخروبه شود این حق از بین می رود و زمین به مالک اصلی خود یعنی خدا بر می گردد.

دلیل سوم: روایت ابی سیار

«عمر بن یزید گوید: مسمع را در مدینه دیدم و او در آن سال وجهی را خدمت امام صادق علیه السلام برده و آن حضرت نپذیرفته بود، من باو گفتم: چرا امام صادق علیه السلام وجهی را که برایش بردی، بتو رد کرد؟ گفت: چون آن وجه را خدمتش بردم عرض کردم: غواصی دریای بحرین به من واگذار شده و من چهار صد هزار درهم استفاده کرده‌ام، و خمس آن را که ۸۰ هزار درهم است، برای شما آورده‌ام. من نخواستم این وجه را که حق شماست و خدای تبارک و تعالی در اموال ما قرار داده از شما باز دارم و خود تصرف کنم. حضرت فرمود: مگر ما از زمین و آنچه خدا از آن برآورد حقی جز خمس نداریم؟! ای ابا سیار! همه زمین از آن ماست، پس آنچه خدا از آن برآورد متعلق بماست. من

حضرت عرضکردم: من همه آن وجوه را خدمت شما خواهم آورد. فرمود: ای ابا سیار! ما آن را برای تو روا ساختیم و حلال نمودیم، مالت را برگیر. و نیز هر زمینی که در دست شیعیان ماست، برای ایشان حلالست تا زمانی که قائم ما قیام کند، آن حضرت قسط خراج را از ایشان بگیرد و زمین را در دستشان باقی گذارد، ولی زمینهایی که در دست غیر شیعیانست، استفاده‌ئی که از آن میکنند، برای ایشان حرامست، تا زمانی که قائم ما قیام کند، و زمین را از دست ایشان بگیرد و آنها را با خواری بیرون کند. عمر بن یزید گوید: ابو سیار بمن گفت: من از صاحبان ملک و کارمندان آن، جز خودم کسی را نمی‌بینم که حلال بخورد، مگر کسانی که ائمه آن را برای او حلال کرده باشند.» (مصطفوی، ۱۳۶۹، ۲۶۹).
سند و دلالت این روایت بر اینکه زمین و هر آنچه که از آن خارج می‌شود، ملک اعتباری امام است، تمام است.

۵-۲. جمع بندی ادله دسته اول

حق این است که دلالت و سند این سه روایت تام است و مالکیت اعتباری ثروت های زمین در اصل برای امام خواهد بود.

■ دسته دوم از ادله قول اول

انفال ملک امام و معادن از انفال هستند.

دلیل اول: موثقه ابن عمار

«علی بن ابراهیم فی تفسیره عن ابیه عن فضالۃ بن آیوب، عن أبان بن عثمان، عن إسحاق بن عمار قال: سألت أبا عبدالله (ع) عن الأنفال، فقال: «هی القرى التي قد خربت وانجلى أهلها، فهي لله وللرسول، وما كان للملوك فهو للإمام، وما كان من الأرض الخربة لم یوجف علیه بخیل ولا ركب، وكل أرض لا رب لها، والمعادن منها، ومن مات ولیس له مولى فماله من الأنفال.» (از امام صادق علیه السلام در مورد انفال پرسیدم. حضرت فرمودند قریه هایی که مخروبه شده و اهالی آن را رها کرده باشند، برای خدا و رسول صل الله علیه و آله و سلم است. اموال پادشاهان برای امام است و هر آنچه از زمین مواتی که با لشکرکشی فتح نشده باشد. همه زمین های بی مالک و معادن هم از آنها است. هر کس که بمیرد و ورثه ای نداشته باشد پس آنچه از او مانده باشد از انفال است.) (حرعاملی، ۱۴۰۹، ۵۳۱).

روایت موثقه بوده و از نظر سند جای بحثی وجود ندارد. اما از نظر دلالت بستگی دارد به اینکه ضمیر «ها» در «والمعادن منها» به انفال برگردد یا نه.

بنا به قاعده اقربیت، رجوع ضمیر «ها» در «والمعادن منها» به «ارض» محتمل تر است حتی این احتمال قوی می‌شود چرا که در برخی نسخ به جای «منها»، «فیها» آمده است. بلکه بنا به دو نسخه هم این احتمال متعین می‌شود چرا که انفال را در آخر حدیث آورده است و اگر مرجع ضمیر انفال بود شایسته این بود که اینجا اسم ظاهر (انفال) را بیاورد و در آخر به جای آن ضمیر ذکر کند؛ یعنی این گونه عبارت را می‌آورد: «والمعادن من الأنفال، ومن مات ولیس له مولى فماله منها».

با این توضیحات فقط معادنی که در زمین بی صاحب واقع شده باشند جزو انفال محسوب می

شوند. (یزدی طباطبایی، ۱۴۲۲، ۶۶).

اما در جواب اشکال باید گفت؛

۱. رجوع ضمیر «ها» در «المعادن منها» به «الأرض التي لا ربّ لها» باعث اخلال به معنا و تخصیص غیر مخصص می شود؛ چرا که وجهی ندارد فقط معادنی که در زمین بی صاحب باشند از انفال محسوب شوند چون در روایت زمین های دیگری را هم به عنوان انفال معرفی می کند و دلیلی ندارد که زمین را از انفال بدانیم و معدن واقع در آن را نه. این همان تخصیصی است که قابل پذیرش نیست.

۲. ظاهر از روایت این است که ضمیر به انفال برگردد؛ چون سوال از انفال بود و حضرت مصادیق انفال را بر می شمردند مناسب این است که ضمیر به انفال برگردد. چون نباید انتظار داشت که حضرت علیه السلام بعد از هر مصداقی «من الانفال» را ذکر بکند که این کار از فصاحت کلام به دور است. ایشان (علیه السلام) بعد از هر مصداقی با عباراتی به انفال اشاره کرده اند. در «القری التي قد خربت وانجلى أهلها» با عبارت «أنها لله وللرسول» در «ما كان للملوك» با عبارت «هو للإمام» و در «ما كان من أرض خربة لم يوجف عليها بخیل ولا ركاب، وكلّ أرض لا ربّ لها، والمعادن» با «منها». یعنی از انفال، که سوال از آن بود و جواب باید برای بیان آن باشد. پس سیاق عبارت دلالت می کند که کل معادن از انفال باشند. و به رغم تتبع در نسخ ما نسخه ای که در آن به جای «منها»، «فیها» آمده باشد نیافتیم. (اراکي، ۱۳۹۲، ۹۲).

شاید مستند آیت الله همدانی در اینکه روایت «فیها» باشد، کتاب ذخیره مرحوم سبزواری است که در آن «فیها» ذکر شده، اما باید گفت که این اشتباه در نسخ است چرا که فتوای خود مرحوم سبزواری انفال بودن تمام معادن است.

ممکن است که این روایت را راوی در مجالس مختلف شنیده و بعد همه آنها را در یک روایت بیان کرده باشد برای همین ما قطعه هایی از این روایت را در روایت های مستقل دیگر می بینیم؛ مثلاً روایتی که در وافی آمده: عن تفسیر العیّاشی، عن محمد بن سنان و محمد الحلبي، عن الصادق (علیه السلام) قال: «من مات ولیس له مولى فماله من الأنفال.» (فیض کاشانی، ۱۴۳۰، ۹۴۸) و قطعه های مختلف دیگر از روایت ابن عمار در سایر روایات به طور مستقل آمده است.

جمع بندی ادله دسته دوم

این سه روایت مرسل با انضمام به روایت اولی که صحیح السند است و همچنین با توجه به شهرتی که بین متقدمین اصحاب مبنی بر انفال بودن، معدن وجود دارد باید قبول کنیم که معادن از انفال و ملک امام می باشد.

۲-۵. قول دوم

طبق این نظر معادن ملک کسی نبوده و از مباحات عامه محسوب می شود به طوری که همه انسانها چه مسلمان یا کافر در آن شریک اند.

شاید مشهور متاخرین و شاید هم مشهور فقها (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ۲۹۳) و جمعی از فقهای سنی بر این نظر باشند.

بنا به این نظر: خود معدن به تمام اقسامش ملک هیچ کس نیست. پس کشف و استفاده از معدن سطحی موجب تملک نمی شود ولی شخص با توجه به شرایط حيازت، مالک مواد معدنی که جمع کرده خواهد شد. همان طور که گفته شد در معدن سطحی احیا معنا ندارد پس سبب مالکیت در این معدن منحصر در حيازت ماده معدنی که استخراج کرده خواهد بود.

اما اگر معدن از معدن عمقی باشد کسی که آن را احیا کرده مالک آن می شود، ولی نه تمام معدن را بلکه به اندازه آنچه احیا کرده به عبارت دیگر آن مقداری از معدن که با احیای او کشف شده و از نظر عرفی حریم کشف او محسوب می شود را مالک است.

البته باید توجه کرد که تحجیر حق اولویت می آورد؛ یعنی اگر کسی شروع به تحجیر برای احیا معدنی کرد نباید کسی در استفاده او از معدن مزاحم شود با این شرط که زمان زیادی فاصله نشود بین تحجیر و شروع احیا. به طوری که گفته نشود احیا معدن تعطیل شده است. پس اگر این زمان طولانی شد به صورتی که دیگر آن تحجیر را مقدمه احیا نمی گویند این حق اولویت برای عامل از بین می رود و شخص دیگر می تواند به احیا معدن اقدام کند.

۱-۲-۵. ادله قول دوم

دلیل اول: اصل اباحه

اصل اباحه، اصل اولی در اشیا می باشد. پس قائل این قول باید دلایل قول های دیگر را ابطال کند تا با برگشت به اصل اولی که اباحه است قول خود را اثبات کند.

قائلین به این قول ادله مالکیت امام نسبت به معدن و اینکه معدن از انفال باشند را قبول ندارند و آنها را هم از نظر سندی و هم از نظر دلالتی ضعیف می دانند. روایاتی هم که معدن را از انفال شمرده اند، یا مشکل دلالتی دارند؛ مثل موثقه اسحاق بن عمار^۱ یا مشکل سندی. وقتی مالک خاصی بر معدن اثبات نشد به اصل اولی در اشیا رجوع می شود که اباحه است. این حکمی است که مسالک و مصباح الفقیه بدان قائل شده اند. (همدانی، ۱۳۹۳، ۱۵۴)، (شهید ثانی، ۱۴۱۳، ۲۹۴).

دلیل دوم: اصالت عدم اختصاص

این اصل به ضمیمه ادله ای که احیا و حيازت را برای مالک شدن بیان می کنند، نشان می دهد که معدن از مباحات عامه است. شهید ثانی در کتاب «الروضة البهیة» معدنی را که در غیر ملک امام وجود دارد با اصل عدم اختصاص برای همه مردم می داند ولی با توجه به عدم تبعیت مالکیت معدن از زمین می توان این دلیل را به همه معدن حتی معدن واقع در ملک امام هم تعمیم داد. (شهید ثانی، ۱۴۱۰، ۸۵).

۱. احتمال رجوع ضمیر به الارض بیشتر از رجوع آن به انفال است

اشکال این دلیل

جریان اصالت عدم اختصاص متوقف بر این است که دلیلی بر اختصاص وجود نداشته باشد حال آنکه بنا با ادله اثبات شد که معادن ملک امام می باشد پس مجالی برای جریان این اصل باقی نمی ماند.

دلیل سوم: سیره مسلمین

سیره مسلمین -چه در زمان حکومت معصوم یا غیر حکومت معصوم- بر این بوده که از معادن استفاده می کردند بدون اینکه از امام اذن بگیرند این خود دلالت بر اباحه عام معادن دارد. این مطلب در جواهر الکلام وجود دارد. (نجفی، ۱۴۰۴، ۱۰۸).

اشکالات این دلیل

۱. حتی اگر وجود چنین سیره را قبول بکنیم باز نمی توانیم از عدم الردع آن حکم اباحه معدن را بفهمیم زیرا عدم الردع دلایل مختلفی می تواند داشته باشد از جمله تقیه یا اذن تصرف و...

۲. حتی اگر این سیره وجود داشته باشد با توجه به ادله ای که معادن را از انفال دانسته جایی برای پذیرش این سیره وجود ندارد.

۳. امکان ندارد که در بحث فعلی بتوان از سیره استفاده کرد و حکم به اباحه عامه بودن معادن داد. برای اینکه سیره بتواند حکم شرعی را کشف کند لازم دارد که توسط شارع امضا شود و عدم ردع سیره از طرف معصوم امضا آن خواهد بود. البته جایی که احتمال داشته باشد امضا، امضای حکومتی باشد، کشف از حکم شرعی نخواهد بود. در بحث فعلی شواهدی است که نشان می دهد امضا حکومتی بوده نه تشریعی.

پس احراز امضای چنین سیره ای به مجرد عدم ردع ممکن نیست.

دلیل چهارم: اجماع و حداقل شهرت

صاحب جواهر رحمه الله علیه در اینکه معادن از مباحات عامه است قائل به شهرت شده اند، شهرتی که هم نقلاً به ایشان رسیده و هم خود تتبع کرده اند حتی ادعای وجود اجماع در این قول را به المبسوط و السرائر نسبت داده اند. (همان).

اشکالات این دلیل:

۱. همانگونه که در سابق گفته شد شهرت نزد متقدمین- از جمله شیخ مفید، سلار، کلینی، قمی، ابن براج، شیخ طوسی- این است که معادن از انفال هستند و آن شهرتی معتبر و قابل اعتنا است که بین متقدمین باشد. پس ادعای شهرت برای این قول- معادن از مباحات هستند- باطل است. با این بیان ادعای اجماع هم باطل می شود. اختلاف نظر فقها خود بطلان این ادعا را نشان می دهد چرا که شهرت از انفال بودن معدن نزد قدما و از مباحات عامه بودن نزد متاخرین جایی برای بیان این ادعا باقی نمی گذارد.

۲. وقتی با دلیل ثابت شد که معادن ملک امام است، نمی توان با شهرت از این حکم دست برداشت.

۳-۵. قول سوم

برخی معتقدند معادنی که در اراضی منسوب به امام واقع است ملک حضرت و آنچه در غیر این اراضی باشد ملک مسلمانان خواهد بود. (علامه حلی، ۱۳۹۱، ۲۹).

زمین در تقسیم بندی اولیه، براساس مالکیت آن به سه قسم تقسیم می شود؛

۱. زمینی که ملک امام است
 ۲. زمینی که ملک عموم مسلمین است
 ۳. زمین صلی که کفار با مصالحه مالکش هستند.
- معدن واقع در زمین نوع اول ملک امام و در نوع دوم و سوم ملک مسلمین است.

ادله قول سوم

دلیل محکمی که قائلین این قول برای اثبات نظر خود بتوانند ارائه کنند وجود ندارد. (اراکي،

۱۳۹۲، ۱۰۷)

۶. مالکیت عارضی معادن

۱-۶. نسبت ملکیت اصلی و عرضی در معادن

بنا به نسبت موجود بین مالکیت اصلی و فرعی، برای اینکه نسبت طولیه برای ملکیت تصور شود باید یکی از ملکیت ها که پیش از حدوث ملکیت دیگر وجود داشته دارد، صلاحیت تقید و محدود کردن ملکیت دوم را داشته باشد؛ یعنی ملکیت اول تسلط داشته باشد بر ملکیت دوم. پس ملاک مهم در تحقق نسبت طولیه در ملکیت، تقدم یکی از دو ملکیتها بر دیگری است. پس امکان طولیه بودن نسبت در ملکیت معادن بین ملکیت اصلی و عارضی وجود دارد.

روشن است که نسبت طولیه در قول به اینکه معادن از مباحات عامه باشد معنا ندارد چرا که مالک اولی برای آنچه حيازت یا احیا شده وجود نخواهد داشت تا این نسبت در آن تصور شود ولی بین دو مالک خاص متصور است. به این صورت که مالک اول میزان مالکیت مالک بعدی را مشخص می کند.

اگر معادن از مباحات عامه دانسته شود، ملکیتی که با سبب حاصل می شود مثل حيازت یا احیا، ملکیت مطلق خواهند بود. تعیین حدود و قیود برای این ملکیت حتی برای دولت اسلامی هم جایز نیست؛ چون با مشکل اثباتی و ثبوتی مواجه است.

مشکل ثبوتی این است که هیچ حقی وجود ندارد تا به واسطه آن دولت بتواند بر مالک، حدود یا هزینه ای برای انتفاع او از مملوکش تعیین بکند و مشکل اثباتی هم به این صورت است که وقتی ملکیت مطلق شد، دلیل خاصی باید اقامه شود تا بتوان ملکیت را محدود و مقید کرد.

اما اگر گفته شود که معادن ملک امام یا مسلمین است هیچ مشکلی در تعیین حدود بر مالک بوسیله سبب پیش نمی آید. دلیل خاصی هم نیاز نیست که بر اجازه این تعیین مجوز شرعی بشود.

البته اگر نسبت طولی باشد! پس اگر نسبت طولی باشد دولت می تواند معدن را هر موقع که مصلحت دید از مالک بالسبب بگیرد و به دیگری واگذار کند. البته با شرط رعایت مصلحت مردم که دولت موظف به رعایت آنها است. همچنین وقتی نسبت طولی بود حقوقی که از ملکیت بالسبب حاصل می شود نمی تواند از حقوق ملکیت اول بیشتر باشد. ملکیت ثابت، ملکیت اولی است که ملکیت دوم حدوداً و بقاءً به آن بستگی دارد. پس امکان ندارد در آثار و نتایج بر ملکیت اول پیشی بگیرد در حالی که در ملکیت با نسبت عرضی این محدودیت وجود ندارد.

وقتی معادن ملک مسلمین دانسته شود، در موارد اقطاع مجانی که منفعتی بر عموم مردم باز نمی گردد، نسبت طولیه مصحح اقطاع نخواهد بود، بر خلاف زمانی که معادن را برای امام دانستید که با ملکیت طولیه این نوع اقطاع مشکلی ایجاد نمیکند. با اقطاع معدن باز امام مالک اصلی معدن است و این مقدار برای صحت اقطاع کافی است ولی در آنچه ملک مسلمانان است این مقدار کفایت نمی کند چون منفعتی باید به مسلمین برگردد در حالی که در اقطاع مجانی منفعتی به مردم بر نمی گردد.

۲-۶. مالکیت معادن با اسباب درجه اول

همانطور که گفته شد اسباب درجه اول در نصوص شرعی منحصر در چهار سبب هستند: حيازت، احيا، اقطاع و نُحل.

۱-۶-۱. سبب اول: حيازت

انواع حيازت در معادن: ثروتهای طبیعی را می توان به دو دسته منقول و غیر منقول تقسیم کرد. ثروتهای منقول؛ ثروتهایی هستند که قابل جا به جایی باشند؛ یعنی بتوان آنها را از مکانی به مکان دیگر جابه جا کرد؛ مانند حیوانات وحشی صحراها و پرندگان هوا و ثروت های دریایی مانند؛ ماهی ها. حتی آب رودخانه ها و آب دریاها را هم می توان منقول فرض کرد. در مقابل ثروتهایی که چنین قابلیت را برای جابه جایی شدن ندارند؛ مانند زمین ها، معادن، رودخانه ها، باقیمانده سیل ها، بیابان های خشک و بی آب، سواحل رودخانه ها و سواحل دریاها.

۱. در ثروتهای طبیعی غیر منقول، حيازت با حصار کشی است به این معنا که نیازی به عملیات خاصی برای جمع آوری ندارد. نهایت چیزی که این نوع از حيازت حاصل می کند، یک فراخوان و احضار است برای شروع بهره برداری. در این صورت اثری زائد بر اثری که برای تحجیر مترتب است بر آن نیست؛ یعنی این حيازت چیزی جز حق اختصاص یا حق اولویت انتفاع برای عامل به وجود نمی آورد بلکه در این حالت، حيازت و تحجیر یکی هستند.

۲. در ثروت های طبیعی منقول، حيازت طبیعت احیایی دارد به این معنا که تغییری در ثروت طبیعی ایجاد میکند و موجب تحول آن ثروت به ثروت قابل بهره برداری میشود. حيازت در این صورت مانند احیاء کردن است که سبب تملک میشود. حيازت پرنده در هوا و ماهی دریا فرصت جدیدی را در این ثروت برای بهره برداری ایجاد میکند و بعد از اینکه آن ثروت دور از

دسترس و ممتنع از بهره برداری از آن و بکارگیری آن برای رفع نیازمندی ها و خواسته ها و مقاصد انسان بود، او را برای خدمت انسان آماده میسازد.

اثر شرعی انواع حيازت در معادن: روشن شد که حيازت در ثروتهای غیر منقوله از جمله معادن جز تملك آنچه فرد استخراج کرده موجب تملك خود معدن نمی شود.

پس حيازت در معادن-سطحی باشد یا عمقی، باطنی باشد یا ظاهری- به طور مطلق موجب تملك نمی شود. معدن در ملك شخصی فقط برای صاحب آن حق اولويت برای احيا و انتفاع می آورد پس دولت حق دارد که برای او مدت تعیین بکند تا آن معدن را احيا یا بهره برداری بکند. اگر او عاجز بود یا امتناع کرد دولت این حق را به کس دیگر که قادر بر این کار باشد واگذار می کند. اگر احيا یا بهره برداری از معدن نیاز به تصرف زمینی داشت، بهره بردار باید یا آن قسمت از زمین را بخرد یا اجاره آن را بپردازد. اگر توافق کردند اجرت المسمی پراخت می شود و اگر توافقی نشد بهره بردار اجرت المثل زمین را به او پرداخت می کند.

۲-۱-۶. سبب دوم: احيا

احيا یکی دیگر از اسباب درجه اول برای مالکیت خاص است. محدوده اثر شرعی مترتب بر احيا: در اینجا سه ادعا وجود دارد؛ ادعای اول: کل ثروتهای طبیعی در حالت اصلی و اولیه خود، ملك امام یا همان دولت اسلامی است. ادعای دوم: با احيا، افراد حقیقی و حقوقی می توانند این ثروتهای طبیعی را مالک شوند. ادعای سوم: این ملکیت حاصل از احيا در طول ملکیت امام یا دولت اسلامی است به عبارت دیگر حق بهره برداری و انتفاع از معدن به شخص داده می شود. ادعای سوم: این ملکیت حاصل از احيا در طول ملکیت امام یا دولت اسلامی است. ملکیت طولیه بنا به توضیحی که قبلا داده شد، عامل مالک می شود ولی مالکیت امام از معدن قطع نمی شود و ملکیت عامل در طول ملکیت امام خواهد بود و او باید شرائط ملکیت خاص را رعایت کند. شرایطی که مهمترین آنها به قرار زیر است:

۱. کار بهره برداری از آن ثروت طبیعی را تعطیل نکند بلکه آن را به طور عقلانی ادامه دهد.

۲. در بهره برداری از آن مصلحت خود و جامعه را رعایت کند.

پس اگر مالک شرایط را رعایت نکرد امام حق دارد مالکیت او را از آن ثروت الغا کند.

۳-۱-۶. سبب سوم: اقطاع

با بیان سابق روشن شد که اقطاع، تمليك مشروط است و معادن هم چیز خاص و جدایی از دیگر ثروتهای طبیعی نیستند. پس هر آنچه در مورد اقطاع ثروتهای طبیعی گفته شد برای معادن هم صادق خواهند بود.

روایاتی که دلالت می کنند اقطاع- برای معدن یا غیر آن- در شرایطی صورت می گیرد که جامعه نیاز به فعال کردن حرکت های اقتصادی دارد و راهی جز اقطاع نیست؛ مثل جایی که جنبش اقتصادی

برای بهره‌برداری از ثروتهای طبیعی وجود ندارد یا کم است یا سرمایه کافی برای استخراج ثروتهای طبیعی در جامعه در اختیار مردم نیست؛ در این حال چاره‌ای جز واگذاری و تملیک آن برای اشخاص متخصص و دارای سرمایه برای بهره‌برداری نیست. در این شرایط اقطاع میتواند اقبال عمومی برای بهره‌برداری از ثروتهای طبیعی را جلب کند و رقابت اقتصادی برای بهره‌برداری از آنها را فراهم کند. اما در شرایطی که رقابت‌های اقتصادی پویا در بهره‌برداری از ثروتهای طبیعی موجود باشد دلیلی بر اقطاع از طرف امام جامعه وجود ندارد؛ به همین خاطر ما در روایات از زمان حکومت امیر المومنین علی علیه السلام اقطاعی را از آن حضرت نمی‌بینیم. روایتی که شیخ صدوق از پدرش نقل می‌کند، که حضرت علیه السلام اقطاعی نکردند. (حرعاملی، ۱۴۰۹، ۸۸) سند روایت صحیح است. روایت دیگر از قرب الاسناد که صاحب وسائل الشیعه نقل می‌کند، که در زمان حضرت ابوالصالح المهدی عجل الله تعالی فرجه الشریف تمام اقطاعاتی که شده فسخ خواهد شد. (همان، ۲۲۲).

بنا به آنچه گفته شد به دلیل رونق اقتصادی، اقطاع مشروعیت خود را در این دولت مبارک از دست می‌دهد؛ چون منظور از اقطاع ایجاد جنبش اقتصادی برای بهره‌برداری از منابع و ثروتهای طبیعی است.

۴-۱-۶. سبب چهارم: نُحل

آنچه از ظاهر متون شرعی فهمیده میشود این است که نحل، یکی از شیوه‌های اجرای عدالت در توزیع ثروت است که حضرت رسول اکرم صل الله علیه و آله و سلم از آن استفاده کرد تا از این طریق محلی که نظام توزیع عام، آن را پوشش نداده، پشتیبانی کند. این گونه نیست که همواره نظام توزیع عام با این که مراتب دقت در برنامه ریزی و اجرای امور را دارا باشد بتواند همه شکافهای جامعه را به طور دقیق و کامل پر کند، همچنین بروز حوادث استثنائی مثل: زلزله، قحطی و خشکسالی، طوفان، سونامی، سیل و غیره باعث بیشتر شدن این شکافها می‌شود. برای همین باید منابع دیگری باشد تا این خلاها در جامعه را پر کند. بر همین اساس پیامبر اکرم صل الله علیه و آله و سلم فدک را برای حضرت فاطمه زهرا علیها سلام نُحل کردند تا دست‌امینی بر سر این ثروت مهم باشد. به گواهی تاریخ، مسجل است که ایشان برای خود یا خانواده خود از این نُحل استفاده نکردند.

نتیجه

نظر قوی آن است که مالکیت اصلی معادن از آن امام یا همان حاکم اسلامی است. بنابراین در زمان حضور امام جایز نیست کسی اقدام به استفاده از معدن بکند مگر اینکه اجازه از امام داشته باشد. پس احیا یا تحجیر حق مالکیتی را برای عامل بوجود نمی‌آورد. در این زمان، امام اگر اجازه تملک معدن را به کسی بدهد او با احیا مالک می‌شود و اگر فقط اجازه استفاده از معدن را بدهند، او فقط مالک آنچه بدست آورده می‌شود. اینکه واگذاری معدن توسط امام حاضر چگونه انجام بگیرد بستگی به نظر او دارد که بر اساس مصلحت و شرایط عصر حاضر، این واگذاری را به چه نحو انجام دهد.

اما در زمان غیبت؛ مطلقاً، کسی خودِ معدن به تبع مالکیت زمین را نمی تواند مالک شود. در معادن عمقی، به مقداری که احیا کرده به همان اندازه مالک می شود و در معادن سطحی چون احیا متصور نیست پس عامل در این معادن به اندازه نیازش می تواند از آن استفاده کند. ظاهراً فقها در جواز احیاء معادن عمقی در زمان غیبت متفق اند. البته اگر ولایت فقیه در عصر غیبت را این گونه پذیرفتیم که تمامی اختیارات متعلق به امام معصوم عجل الله تعالی فرجه الشریف به او منتقل می شود، در اینصورت بین زمان حضور و غیبت امام فرقی نیست. هر آنچه که برای امام گفته شد، برای ولی فقیه هم ثابت خواهد بود. می تواند اذن بهره برداری یا تملک معدن را برای هر که مصلحت بداند، بدهد.

درست است مالک اصلی معادن امام یا همان حاکم شرعی است ولی دیگران با اسبابی چون احیاء می توانند معادن را مالک شوند. این اسباب در چهار سبب منحصر است؛ حیات، احیا، اقطاع، نحل و تحجیر به عنوان مقدمه ای بر اسباب محسوب می شود.

آنچه از بحث اسباب مالکیت بدست آمد این است که:

۱. حیات؛ در معادن-سطحی باشد یا عمقی، باطنی باشد یا ظاهری- به طور مطلق موجب تملک نمی شود. با توجه به اینکه قاعده تبعیت در مورد معادن پذیرفته نشد (برخلاف ماده ۱۶۱ قانون مدنی که معدن در زمین یک شخص را ملک آن شخص می داند)، معدن در ملک شخصی فقط برای صاحب آن حق اولویت برای احیا و انتفاع می آورد؛ پس دولت حق دارد که برای او مدت تعیین بکند تا آن معدن را احیا یا بهره برداری بکند. اگر او عاجز بود یا امتناع کرد دولت این حق را به کس دیگر که قادر بر این کار باشد واگذار می کند. پذیرفته نشدن قاعده تبعیت با اصل ۴۵ قانون اساسی هم سازگار است؛ چرا که این اصل، معادن را از انفال می داند.

۲. احیا؛ آماده سازی ثروت طبیعی خام برای بهره برداری اقتصادی از آن است. این تعریفی است که کلام فقها آن را برای احیا تایید می کند. البته مصادیق احیا بنا به منافع اقتصادی که از آن ثروت طبیعی انتظار می رود، می تواند مختلف باشد.

۳. اقطاع؛ تملیک مشروط به عمل اقتصادی در ثروتهای طبیعی برای فردی خاص یا گروهی خاص است و اثر آن ملکیت مشروط به احیا یا انتفاع است. جایی که جنبش اقتصادی برای بهره برداری از ثروتهای طبیعی وجود ندارد یا کم است یا سرمایه کافی برای استخراج ثروتهای طبیعی در جامعه در اختیار مردم نیست؛ در این حال چاره ای جز واگذاری و تملیک آن برای اشخاص متخصص و دارای سرمایه برای بهره برداری نیست. در این شرایط اقطاع میتواند اقبال عمومی برای بهره برداری از ثروتهای طبیعی را جلب کند و رقابت اقتصادی برای بهره برداری از آنها را فراهم کند.

۴. نحل؛ اعطای بدون قید و شرط حاکم از ملک شخصی خویش به دیگران (نه ملک حاکم اسلامی) و یکی از شیوه های اجرای عدالت در توزیع ثروت است تا نقص های احتمالی نظام توزیع عام را پوشش بدهد.

۵. تحجیر؛ هر کاری است که عرفاً مقدمه احیا یا انتفاع از ثروت طبیعی باشد. تحجیر موجب ملکیت نمی‌شود ولی حق اولویت برای احیاء یا انتفاع برای عامل حاصل می‌کند. مصادیق تحجیر بر حسب نوع ثروت طبیعی مختلف است؛ سنگ چینی، دیوار، استقرار ماشین آلات احیا یا انتفاع.

از طرف دیگر مالکیتی که با این اسباب حاصل می‌شود مالکیت مطلق نیست؛ یعنی مالکیت مالک اصلی با این اسباب از بین نمی‌رود بلکه نسبت طولی بین مالک اصلی و عارضی بوجود می‌آید. به طوری که هر دو صلاحیت تصرف و انتفاع و صلاحیت منع دیگران از تصرف و انتفاع را به طور همزمان دارند ولی مالک اصلی فقط صلاحیت منع از تصرف و انتفاع مالک دوم را دارد؛ اما مادامی که مالک دوم نسبت به شرایط، رعایت لازم را دارد، مالک اول -اگر شرط ضمن قرارداد در بین نباشد- جز با فرض ضرورت اجتماعی و حاکمیتی نباید در تصرفات مالک دوم اخلال کند چرا که خلاف وفا به عهد با اوست و موجب اختلال منافع سرمایه‌گذار و حتی منافع عمومی می‌شود. نتیجه این نسبت این خواهد بود که امام یا حاکم شرعی (یا همان حکومت اسلامی) می‌تواند حدودی را برای مالکیت با حیات و احیا تعیین کند؛ چه این حدود، زمانی باشند مثلاً تا زمانی مشخص، معدن برای او باشد و حق بهره‌برداری از آن را داشته باشد یا حدود کمی یا کیفی باشند؛ مثلاً نوع خاصی از مواد معدنی یا مقدار خاصی را می‌تواند استخراج کند؛ یا حدود شخص خاصی یا گروه خاصی برای استحصال معدن و استفاده از آن باشد. در این نوع از نسبت مالکیت، حکومت می‌تواند جلوی هر گونه انتقال ملکیت به غیر را ببندد و حتی می‌تواند دوباره آن را به ملک خود برگرداند؛ البته با رعایت مصالح به نحوی که رغبت سرمایه‌گذار در سرمایه‌گذاری از بین نرود. اما اگر نسبت دو ملک، عرضی فرض شود، با تملک مالک دوم، ارتباط مال از مالک اصلی و اولیه خود قطع می‌شود و در نتیجه برای مالک اول ممکن نخواهد بود در آن دخالت کند.

بنا بر آنچه از قرآن و روایات معصومین علیهم السلام بدست می‌آید بر دولت اسلامی واجب است که: مردم را به آباد کردن زمین و استخراج ثروت‌های طبیعی خامی که خداوند متعال آنها را در زمین برای انسان خلق کرده، ترغیب کند. حکومت اسلامی باید از ظرفیت‌های خود برای کمک به مردم و افرادی که توانایی استخراج مواد معدنی را دارند استفاده کند. یکی از مهم‌ترین تشویق‌های حکومت برای جذب سرمایه‌گذاری در صنعت معدن ایجاد فرصتی مناسب برای مالک شدن مردم از معادن به خصوص معادنی که تعطیل و بدون استفاده باقی مانده‌اند، است؛ البته در چهارچوب قوانین اسلامی. در بحث نحوه بهره‌برداری از معادن، ارزش معادن بی‌تأثیر نیستند و مواد معدنی بنا به ارزشی که دارند، احکام مختلفی پیدا می‌کنند:

معادن عادی به سه قسم تقسیم می‌شوند:

أ. معادنی که تعطیل و بدون استفاده باقی مانده‌اند. (معادن موات)

ب. معادنی که برای استفاده از آنها، نیاز به فعالیت‌های استخراجی توسط انسان نیست.

ج. معادنی که انسان برای کشف و استخراج آن باید فعالیت‌هایی را انجام دهد.

نحوه برخورد دولت اسلامی با هر یک از این اقسام باید متفاوت باشد:

در قسم اول؛ دولت باید فرصت احیا برای مردم را فراهم کند و اجازه تملک آن را به کسی که آن را احیا کرده، اعطا کند. البته دولت باید مراقب باشد که این شخص شرایط تملک را داشته باشد و کار معدن را تعطیل نخواهد گذاشت.

در قسم دوم؛ دولت باید شرایط استفاده مردم از این معادن را فراهم کند. البته دولت باید مراقبت کند که اگر مسائلی لازم است، عامل رعایت کند مثل حفظ محیط زیست؛ باید از آن تخطی نشود. در قسم سوم؛ اگر کسانی که پیشتر به احیای معدن مبادرت کرده بودند و اکنون آن را رها کرده اند، با این معادن معامله معدن موات می شود.

اما در مقابل، معادن راهبردی حتی با احیا هم به ملک کسی وارد نمی شوند و حق خاصی هم با انتفاع از آنها برای کسی حاصل نمی شود تا بوسیله این حق، اولییتی بر معدن پیدا کند. بر حکومت اسلامی واجب است که این معادن را به نحو احسن به بهره برداری برساند. برای این کار باید فرصت و امکانات لازم را برای فعالسازی این معادن طبق اصول بهره برداری از معادن در عرف اقتصادی و منطبق بر نظر زبندگان این علم فراهم آورد.

فراهم کردن فرصت برای استحصال از معادن راهبردی از دو روش ممکن است: روش اول: دولت با تاسیس شرکت های بزرگ اقتصادی بهره برداری از معدن را به دست بگیرد و درآمد شرکت به خزانه حکومتی واریز شود.

بنا به اینکه تسلط بر معادن راهبری می تواند ایجاد قدرت سیاسی برای متولی آنها بکند و آنها اهداف خود را با استفاده از این موقعیت دنبال کنند لازم است نظارت تامی از طرف حکومت بر این معادن صورت بگیرد. این نظارت نه تنها بر این معادن لازم است بلکه بر هر ثروت راهبردی که این چنین در حکومت نقش دارد باید وجود داشته باشد. این معادن فقط تحت نظارت و سرپرستی نهاد رهبری و حاکمیت ملی اداره می شوند و حق تفویض به حزب خاص یا نهاد خاصی چه حکومتی باشد یا خصوصی، فرد باشد یا طبقه خاصی از جامعه، وجود ندارد.

روش دوم: دولت با انعقاد قرارداد یا وکیل قرار دادن شخص یا گروه معینی به بهره برداری از معادن راهبردی اقدام می کند.

حاکمیت در توکیل و انعقاد قراردادها، علاوه بر اصول مصلحت و عدالتی که در معادن عادی بیان شد امور زیر را هم باید رعایت بکند:

۱. کفار و شرکت های وابسته به آنها، باید از بهره برداری معادن راهبردی کنار نگه داشته شوند؛ چرا که اعطای هر سهمی از این معادن، نوعی ایجاد سلطه بر مسلمین خواهد بود. پس بنا به قاعده نفی سبیل هرگونه انعقاد قرارداد یا توکیل با آنها ممنوع است. زمانی که برای بهره برداری از معدن راهی جز مشارکت کفار نباشد در این صورت قرارداد باید به طوری تنظیم شود که تضمین کننده حفظ حاکمیت کامل حکومت اسلامی و تسلط کامل آن بر معدن در تمام مراحل فعالیت اقتصادی باشد.

۲. وکیل یا طرف قرارداد مسلمان باشد یا غیر مسلمان، باید از عقد قراردادهای طولانی مدت که باعث

- نوعی سلطه بر این منابع می‌شود، پرهیز شود. همچنین باید از اعطای هرگونه مجوز و اختیاری که با سلطه کامل حکومت و رهبر جامعه اسلامی بر این منابع، در تعارض است پرهیز شود.
۳. رهبر جامعه اسلامی باید نظارت تام و کاملی بر تمام مراحل بهره‌برداری از این معادن، همچنین نظارت بر مدیریت دستگاه‌ها و نهادهای بهره‌بردار داشته باشد. نظارتی که از استفاده این ثروت برای حزب خاص یا شخص خاص جلوگیری می‌کند؛ چرا که این مواد معدنی راهبردی هستند و بنا به مصلحت، حکمت و عدالت باید در جامعه توزیع شوند.
- بر حکومت اسلامی واجب است که در توزیع ثروت‌های طبیعی و فرصت‌های بهره‌برداری از آنها، مصلحت را رعایت بکند.
- بر این اساس حکومت باید مصالحی را رعایت کند، که مهمترین آنها به قرار زیراند:
۱. قدرت بر استخراج: فقط اراده برای احیای معدن کافی نیست بلکه عامل باید قدرت این کار را نیز داشته باشد. به طوری که عرف اقتصادی رایج در حوزه معدن این شخص را قادر بر آن بداند.
 ۲. آغاز عملیات استخراج: تنها قدرت بر استخراج مواد معدنی و احیای آن برای تملک معدن کافی نیست بلکه تا عمل احیا و انتفاع از معدن را فعلی نکند، صاحب آن نمی‌شود.
 ۳. استمرار عملیات استخراج: کسی که مسئولیت معدنکاری را می‌پذیرد باید قادر باشد که کار را ادامه دهد. وقتی عملیات استخراج به هر سببی متوقف شود، حکومت باید معدن را از عامل بگیرد و آن را برای کسی که می‌تواند عملیات استخراج معدن را -بنا به قواعدی که در عرف اقتصادی معدن وجود دارد- ادامه بدهد، تحویل دهد.
 ۴. سطح کیفی و کمی استخراج: گذشته از شرایطی که گفته شد، بهره‌بردار علاوه بر رعایت اولویت‌هایی که حکومت اسلامی در سیاستهای اقتصادی خود وضع کرده باید کیفیت و کمیت بهره‌برداری را نیز با اصول معدنکاری و معیارهای اقتصادی تطبیق دهد. اگر اینگونه نبود حکومت باید عامل را ملزم به رسیدن به سطح مطلوب -سطحی که در نمونه‌های مشابه در عرف اقتصادی مورد پذیرش است- کند و اگر عامل نتوانست یا نخواست که این توسعه را انجام دهد حکومت باید معدن را از او گرفته و به فرد دیگری که قادر بر آن است، تحویل دهد.
 ۵. التزام بهره‌بردار به شرایط، اصول و روش‌های اعلامی حکومت؛ عامل باید ملتزم به رعایت شرایط، اصول و روش‌هایی که حکومت در زمینه معدنکاری اقتصادی به طور عام و در حوزه صنایع معدنی به طور خاص اعلام می‌کند، باشد. عدم پایبندی به این سیاست‌ها و رویکردها این اجازه را به حکومت می‌دهد تا مانع از ادامه کار شود.
 ۶. التزام بهره‌بردار به اولویت‌ها؛ بهره‌بردار باید به اولویت‌هایی که عرف اقتصادی بدان معتقد است یا حکومت اسلامی آنها را در ضمن سیاست‌های اقتصادی خودش در صنعت معدن وضع کرده است، ملتزم باشد.

۷. تقدم صاحب زمین معدن در بهره برداری از آن؛ حکومت باید مالکان زمینی که ماده معدنی در آن کشف شده است برای استخراج آن بر دیگران اولویت دهد. البته در صورت احراز شرایط و آمادگی آنها برای انجام آن. حکومت باید در سیاست های توزیع ثروتهای معدنی علاوه بر اصول مصلحت، عدالت را نیز رعایت کند.

برخی از این اصول عدالت در بهره برداری از معادن، عبارتند از: ایجاد فرصت برابر برای رقابت عادلانه بین آحاد ملت برای بهره برداری از معدن و رعایت مساوات در توزیع امکانات و حمایت های مادی و معنوی بین بهره برداران به طوری که برای احدی از آنها فرقی قائل نشود. همه بهره برداران از معدن بدون در نظر گرفتن موقعیت اجتماعی و سیاسی شان در برابر قانون و اجرای تعهدات و سیاست های حکومت مساوی باشند.

منابع

قرآن کریم

۱. ابن بابویه، محمد بن علی (۱۴۱۳ ق)، من لا یحضره الفقیه دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین حوزه علمیه فی قم چاپ دوم.
۲. ابن منظور، محمد بن ابی مکرم (۱۴۰۸)، لسان العرب، دار الفکر، بیروت.
۳. ابوعبید، قاسم بن سلام، (۱۴۰۸)، الأموال (لأبی عبید)، عربی، دار الفکر.
۴. اراکی، محسن (۱۳۹۲ ش)، ملکۃ المعادن فی الفقه الإسلامی مجتمع الفكر الإسلامی فی چاپ اول.
۵. آصفی محمد مهدی (۱۳۹۳ هـ)، ملکۃ الارض والثروات الطبیعیة فی الفقه الاسلامی، بوستان کتاب تی چاپ اول.
۶. بیهقی، احمد بن حسین، (۱۴۱۹)، السنن الکبری، دار الفکر، لبنان.
۷. جوهری، أبو نصر، (۱۴۰۷ ق)، الصحاح تاج اللغة و صحاح العربیة، دار العلم للملایین، بیروت، چاپ چهارم.
۸. حر عاملی، محمد بن حسین (۱۴۰۹ ق)، تفصیل وسائل الشیعة إلى تحصیل مسائل الشریعة، محقق و مصحح: گروه پژوهش مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ناشر: مؤسسه آل البيت القاء قم چاپ اول.
۹. خطاب، مواهب الجلیل فی شرح مختصر خلیل، دار الفکر، ۱۴۱۲ هـ - ۱۹۹۲ م.
۱۰. حلی، محقق، نجم الدین، جعفر بن حسن، (۱۴۱۸)، المختصر النافع، مطبوعات دینی، قم.
۱۱. حلی، محقق، نجم الدین، جعفر بن حسن، (۱۴۰۸ هـ)، شرائع الإسلام فی مسائل الحلال والحرام، مؤسسه اسماعیلیان، قم، چاپ دوم.
۱۲. خمینی، سید روح الله موسوی (۱۹۲۱)، کتاب البیع، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، چاپ اول.
۱۳. خویی، سید ابو القاسم موسوی، (۱۴۱۰ ق)، منهاج الصالحین، نشر مدینه العلم.
۱۴. درس خارج آیت نوری همدانی
۱۵. راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ ق)، مفردات ألفاظ القرآن، محقق و مصحح صفوان عدنان داودی، ناشر: دار العلم الدار الشامیة لبنان سوریه چاپ اول،
۱۶. سایت KHAMENEI.IR
۱۷. سعدی، أبوجیب، القاموس الفقہی لغۀ واصطلاحا، ناشر: دار الفکر، دمشق - سوریه چاپ ۱۴۰۸ ق
۱۸. سار، ابویعلی حمزه بن عبدالعزیز، المراسم العلویة فی الفقه و الأحکام النبویة، المعاونة الثقافية للمجمع العالمی لأهل البيت علیهم السلام، ۱۴۱۴ ق
۱۹. شهید اول، اللمعة الدمشقیة فی فقه الإمامیة، محقق و مصحح محمد تقی مروارید و علی اصغر مروارید ناشر: دار التراث الدار الإسلامیة، بیروت، چاپ اول، ۱۴۱۰
۲۰. شهید صدر سید محمد باقر، اقتصادنا، محقق و مصحح عبد الحکیم ضیاء، علی اکبر ناجی سید محمد حسینی و صابر اکبری ناشر: دفتر تبلیغات اسلامی تبعه خراسان، فی چاپ اول ۱۴۱۷ هـ ق
۲۱. شهید ثانی زین الدین بن علی عاملی الروضة البهیة فی شرح اللمعة الدمشقیة، شارح: سید محمد کلاتر ناشر کتابفروشی داوری، قم، چاپ اول ۱۴۱۰ هـ ق

۲۲. شهید ثانی، زین الدین بن علی عاملی، مسالك الافهام إلى تقيح شرائع الإسلام محقق و مصحح گروه پژوهشی مؤسسه معارف اسلامی ناشر: مؤسسه المعارف الإسلامية هم چاپ اول ۱۹۱۳ ه ق
۲۳. شیخ انصاری در فولی، مرتضی بن محمد امین المکاسب المحرمه و البيع و الخيارات ال الحديثه، محقق و مصحح: گروه پژوهش در کنگره ناشر کنگره جهانی بزرگداشت شیخ اعظم انصاری لب چاپ اول ۱۱۱۵ ه ق
۲۴. شیخ طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن المبسوط فی فقه الإمامیه، محقق و مصحح سید محمد تقی کشفی نشریه المرتضویه الإحياء الآثار الجعفریه، تهران چاپ سوم ۱۳۸۷ ه ق
۲۵. شیخ طوسی، ابو جعفر، محمد بن حسن، النهایه فی مجرد الفقه و الفتاوی، دار الکتاب العربی، بیروت، ۱۴۰۰ ق
۲۶. صانعی سبزواری، مهدی، ولایت و مالکیت بر معادن از دیدگاه فقه و حقوق، رویش قلم، ۱۴۰۰ ش
۲۷. طریحی، فخرالدین بن محمد، مجمع البحرين و مطلع النیرین، مرتضوی، ۱۳۶۲ ش
۲۸. علامه حلی، حسن بن یوسف، تذکره الفقهاء (الحديثه)، محقق و مصحح گروه پژوهش مؤسسه ناشر: مؤسسه آل البيت الله، قم، چاپ اول، ۱۴۱۱ هـ
۲۹. علامه حلی، حسن بن یوسف، مفتاح الکرامه، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۳۹۱ ش
۳۰. فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، القاموس المحيط، دار الفکر، بیروت، ۱۴۰۳ ق
۳۱. فیض کاشانی، محمد بن شاه مرتضی، الوافی، تحقیق مکتبه الامام امیرالمومنین علی علیه السلام (اصفهان)، سیدضیاءالدین حسینی «علامه» اشرف السیدکمال الدین فقیه ایمانی، اصفهان، عطر عترت، ۱۴۳۰ ق.
۳۲. فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر، موسسه دار الهجره، ۱۳۹۷ ق
۳۳. کاشف الغطاء، جعفر، کشف الغطاء عن مبهات الشریعه الغراء، بوستان کتاب، ۱۴۲۲ ق
۳۴. کلینی، ابو جعفر محمد بن یعقوب الکافی - الإسلامیه محقق و مصحح: علی اکبر عقاری ناشر: دار الکتب الإسلامیه، تهران، چاپ چهارم ۱۴۰۷ ه ق
۳۵. مجلسی محمد باقر بن محمد تقی بحار الأنوار الجامعه لدرر أخبار الأئمة الأطهار، دار إحياء التراث العربی، بیروت، چاپ دوم، ۱۵۰۳ فی
۳۶. مجمع اللغة العربیة بالقاهرة (إبراهيم مصطفى / أحمد الزيات / حامد عبد القادر / محمد النجار)، المعجم الوسيط، الناشر: دار الدعوة
۳۷. محدث نوری، میرزا حسین مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل محقق و مصحح: گروه پژوهش مؤسسه آل البيت الا ناشر: مؤسسه آل البيت، بیروت لبنان چاپ اول ۱۱۰۸ ه ق
۳۸. محقق حلی، المختصر النافع فی فقه الإمامیه، ناشر: مؤسسه المطبوعات الدینیة چاپ ششم ۱۸۱۸ ه ق
۳۹. محقق داماد، سید محمد کتاب الخمس مقرر: عبد الله جوادی آملی، محقق و مصحح: حسین آزادى ناشر: دار الإسرائ لنشر، قم، چاپ اول، ۱۱۱۸ ه ق
۴۰. مصطفوی، سید جواد، ترجمه اصول کافی، کتاب فروشی علمیه اسلامیة، ۱۳۶۹ ش

۴۱. مفید، محمد بن محمد، المقنعة، کنگره جهانی هزاره شیخ مفید، ۱۴۱۳ ق
۴۲. مکارم شیرازی، ناصر، القواعد الفقهیه، ناشر: دار النشر الإمام علی بن أبی طالب الله، قم، چاپ چهارم ۱۱۳۲ ه ق، ۱۳۹۰ ه ش.
۴۳. نجفی، محمد حسن، جواهر الکلام فی شرح شرائع الإسلام، محقق و مصحح عباس قوچانیو علی آخوندی، ناشر: دار إحياء التراث العربی، بیروت - لبنان، چاپ هفتم ۱۴۰۴ ه ق
۴۴. واعظ زاده خراسانی، محمد، نصوص الإقتصاد الإسلامی، آستان قدس رضوی، بنیاد پژوهشهای اسلامی، چاپ اول، خراسان، ۱۴۱۳ ق.
۴۵. وحید خراسانی، حسین، منهاج الصالحین، ناشر: مدرسه امام باقر، قم چاپ پنجم ۱۴۳۸ هـ
۴۶. همدانی، حاج آقا رضا، مصباح الفقیه، آوای منجی، ۱۳۹۳
۴۷. یزدی طباطبایی، سید محمد کاظم، العروة الوثقی مع تعالیک الإمام الخمینی شارح: سید روحالله موسوی خمینی، ناشر: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تهران، چاپ اول، ۱۴۲۲ هـ

